

## فطری بودن گرایش به دین

عبدالله حاجی صادقی \*

### چکیده

یکی از اساسی‌ترین مباحث معارف دینی، آن است که آیا دین و اعتقاد به ماورای طبیعت به ویژه ایمان به خدا چگونه و تحت تأثیر چه عواملی برای انسان‌ها پدید آمده است. آیا شریعت و تشریح با تکوین و آفرینش هماهنگی و هم‌سنگی دارند یا آن‌ها دو جریان متفاوت هستند؟

این مقاله به دنبال آن است که اثبات کند بینش‌ها و گرایش‌های دینی به چگونگی آفرینش انسان و نهاد او برمی‌گردد و این ندای فطرت است که انسان را به سوی ایمان و گرایش به مبدأ و معاد و برنامه‌ای متناسب با آن فرا می‌خواند و به دنبال آن، عوامل پشت کردن برخی انسان‌ها از اقتضاهای ذاتی و زمینه‌های ناتوانی و یا انحراف فطرت را توضیح داده و سرانجام، نقش انبیا و رهبران دینی در هدایت و شکوفا سازی فطرت به اختصار بیان شده است. امید است مفید و مقبول اهل تحقیق و دانش قرار گیرد؛ انشاء الله. **واژگان کلیدی:** فطرت، دین، گرایش به خدا، نقش انبیا، هماهنگی تشریح و تکوین.

### فطری بودن دین و گرایش به خدا

فطرت، کلمه‌ای عربی از مبدأ (ف - ط - ر) است و در لغت به دو معنای شکافتن و ابداع و آفریدن از نیستی (ایجاد اولیه) آمده. این دو معنا در قرآن به کار رفته است؛ برای

\* استادیار دانشکده شهید محلاتی.

تاریخ دریافت: ۱۸/۲/۸۴ تأیید: ۳/۳/۸۴

مثال، در سوره ابراهیم، آیه ۱۰ معنای ایجاد و آفرینش آمده و می‌فرماید:

أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ،

و در سوره انفطار آیه ۱ معنای شکافتن به کار رفته است:

وَإِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ؛

اما لفظ فطرت در وزن فَعَلَه به معنای نوعی خاص از آفرینش و کاربرد آن فقط انسان است. فطرت انسانی یعنی ویژگی‌های ذاتی که در آفرینش انسان لحاظ شده است. بینش‌ها و گرایش‌هایی که اکتسابی نیستند و در سرشت انسان قرار دارد، فطری نامیده می‌شوند.

راغب اصفهانی می‌گوید:

فطر ایجاد و ابداع یک چیز بر هیأت و کیفیت خاصی است که اقتضای فعلی از افعال را دارد؛ پس این آیه شریفه که می‌فرماید: فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده (روم (۳۰)، (۳۰) و اشاره است به این‌که مردم را به گونه‌ای خلق و ایجاد کرده است که معرفت و شناخت خدا و ایمان به او در آن‌ها وجود دارد (راغب اصفهانی، بی‌تا: ص ۳۹۶).

مفسران نیز همین معنا را پذیرفته، فطرت را حالتی می‌دانند که خداوند متعالی در انسان قرار داده و او را برای پذیرش حق، مستعد آفریده است. علامه طباطبایی بعد از آن که دین را روش زندگی و نشان‌دهنده سیر سعادت معرفی می‌کند، می‌گوید:

پس برای انسان آفرینش خاصی است که او را به روشی خاص در زندگی و مسیر معینی که دارای غایت و هدف مشخصی است هدایت می‌کند که بدون پیمودن این مسیر، به آن هدف نمی‌رسد و این هدایتگر و هادی، چیزی جز فطرت و کیفیت خلقت انسان [که در همه انسان‌ها وجود دارد و تغییر و تحوّل نمی‌پذیرد] نیست و بدین سبب [قرآن] به دنبال تعبیر فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، فرمود: لَا تَبْدِيلَ لَخَلْقِ اللَّهِ؛ در آفرینش الهی دگرگونی نیست (طباطبایی، بی‌تا: ج ۱۶، ص ۱۷۹)\*.

قلمرو فطرت: فطرت هم بینش‌ها و شناخت‌های انسان را شامل می‌شود و هم گرایش‌های ذاتی و اختصاصی او را پوشش می‌دهد؛ بدین سبب، فطریات، شامل

\* واژه‌های دیگری نیز در قرآن آمده‌اند که به واژه فطرت نزدیک هستند که مهم‌ترین آن‌ها واژه صبغه و واژه حنیف است. صبغه بر وزن فعله به معنای نوعی رنگی و کیفیتی است که خدا در متن تکوین لحاظ کرده است و درباره دین است گفته می‌شود که دین، رنگ خدایی دارد و حنیف در تعریف امام محمد باقر علیه السلام، مبنای فطرت است و زراره می‌گوید از امام باقر علیه السلام تعریف حنیف را که پرسیدم. امام در پاسخ فرمود: حنیف همان فطرت است (بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۶، ح ۱، باب ۱۱).

اندیشه‌های نظری و حوزه عقل نظری می‌شوند؛ چنان‌که اقتضاهای عقلی عملی را در بر می‌گیرند. منظور از فطریات، اموری است که آفرینش ویژه و فطرت انسانی، آن‌ها را اقتضا می‌کند و محصول علم حضوری هستند (نه علم حصولی و اکتسابی) نظیر حقیقت جویی، گرایش به خیر و فضایل انسانی، زیبایی دوستی، میل به کمال مطلق ... \*

### تفاوت فطرت با طبیعت و غریزه

۵۵

فطرت

فطری بودن گرایش به دین

طبیعت، غریزه و فطرت، ذاتیات و اقتضاهای آفرینشی را دلالت دارند و در این جهت مشترکند که اکتسابی نیستند؛ اما کاربرد آن‌ها متفاوت است. طبیعت در مورد خواص ذاتی و چگونگی آفرینش همه مخلوقات و پدیده‌های عالم امکان به کار می‌رود و دست‌کم تمام مادیات را در برمی‌گیرد و اگر در جانداران هم به کار رود، حیثیت عمومی و مشترک آن با موجودات دیگر را دلالت می‌کند؛ اما غریزه، اقتضاهای ذاتی و گرایش‌های حیوانی را در بر گرفته، خصوصیات مشترک بین انسان و حیوان را شامل می‌شود؛ مانند غریزه شیرخوارگی، به دنبال لذت جسمانی و مادی بودن و ...؛ در حالی که فطرت، حالت فراحوانی و به انسان اختصاص دارد. فطرت فقط ویژگی خدادادی انسان را به این لحاظ که انسان است، شامل می‌شود و بر جاذبه‌ها و ذاتیات غیر انسانی دلالت نمی‌کند؛ بدین سبب بسیاری از فطریات جنبه ارزشی و معنوی دارند نه مادی. به دنبال لذت مادی بودن مانند غذای لذیذ بودن غریزی است؛ اما ایثار و فداکردن لذت‌های مادی و شهوترانی، برای هدف بالاتر و لذت معنوی فطری است.

### ویژگی‌های امور فطری

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان ویژگی‌های فطرت و امور متعلق به فطرت را چنین برشمرد:

۱. همگانی و فراگیر: فطریات چون به سرشت و آفرینش انسان مستندند، همه افراد را بدون استثنا در برمی‌گیرد؛ گرچه تحت تأثیر اوضاع مختلف و عوامل بیرونی، میزان آن در افراد، شدت و ضعف خواهد داشت.

۲. فراحوانی و ارزشی بودن: چنان‌که گفته شد، فطرت به انسان اختصاص دارد و دارای

\* شهید مطهری، فطریات انسان را در ناحیه شناخت‌ها و ناحیه خواست‌ها به تفصیل بیان، و دیدگاه‌های مشهور را در این باره بررسی کرده است (ر.ک: مجموعه آثار، ج ۳، ص ۴۷۴ - ۴۸۶).

جنبه فراحیوانی است؛ بدین لحاظ، فطریات همگی خیر و از فضایل انسان شمرده می‌شوند. هیچ‌یک از شرور ریشه فطری ندارد و اعمال زشت و ناپسند انسان‌ها را نمی‌توان به حساب فطرت و سرشت انسانی گذاشت. حتی بدترین و ظالمانه‌ترین انسان‌ها به حسب آفرینش، عدالت و احسان و زیبایی را دوست دارند و ظلم و تعدی را زشت می‌شمارند؛ گرچه در عمل به آن پایبند نبوده، به سبب منعفت طلبی و تحت تأثیر غرایز و نفسانیات، جهتگیری خود را بر خلاف فطرت انسانی قرا دهند.

۳. غیر اکتسابی: فطریات همگی محصول علم حضوری است و اساس آن‌ها به تعلیم و تعلم نیاز ندارد؛ گرچه هدایت و رشد و شکوفایی آن به راهنمایی و هادی نیازمند است؛ چنان‌که بی‌توجهی و غفلت یا تغافل از امور فطری باعث خمود فطرت می‌شود.

۴. تغییر و تحول ناپذیری: اصل امور فطری در همه زمان‌ها و مکان‌ها و در همه انسان‌ها وجود دارد و دگرگونی‌های اجتماعی و علمی و سیاسی، فطرت انسان و سرشت او را دستخوش تغییر و تحول، و آن‌ها را تعویض نمی‌کند؛ چنان‌که قرآن فرمود:

لا تبدل لخلق الله.

۵. قابل تجربه: هر انسانی با رجوع به وجدان و سرشت خویش می‌تواند امور فطری مانند حقیقت‌جویی، میل به صداقت و راستی و انزجار از دروغ و زشتی را درک کند و آن را بیابد.

### فطری بودن دین و اعتقاد به خدا

یکی از مهم‌ترین اقتضات ذاتی و سرچشمه گرفته از سرشت انسانی، خداباوری، خداجویی و تکیه بر مبدأ آفرینش و اعتماد به روش و برنامه‌هایی است که پروردگارش برای او ترسیم کرده است.

آدمی با بازگشت به خویشتن خویش و رجوع به سرشت انسانی، بدون نیاز به استدلال‌های عقلی و روش‌های علمی، از راه دل و با علم حضوری و بی‌واسطه می‌تواند به سوی مبدأ و کوی یار جذب و در پرتو آن متنعم شود و آرامش یابد. انسان به لحاظ آفرینش، محدودیت پذیر نیست و در طلب کمال مطلق است؛ جز به مطلق و موجود نامحدود تکیه ندارد چنان‌که آرامش و طمأنینه و آسایش خویش را در پیوند با او دانسته، فقط او را شایسته و اشباع کننده دل انسان می‌داند: أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ آگاه باشید که

فقط با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد (رعد(۱۳)، ۲۸). اعراض و اجابت در برابر این اقتضای ذاتی و گرایش قلبی، اضطراب و تشویش خاطر را به دنبال داشته، زندگی را تاریک و غیر قابل تحمل می‌کند و آرامش و راحتی را از انسان می‌گیرد، گرچه همه امکانات مادی و موقعیت‌های خوب دنیایی را داشته باشد. آری، انسان همراه با همه چیز و منهای خدا با نگرانی و زندگی تنگ و پر از فشار روحی مساوی است: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا؛ و هر کس از یاد من رویگردان شود، زندگی [سخت] و تنگی خواهد داشت (طه (۲۰)، ۱۲۴).

۵۷

فطرت

فطری بودن گرایش به دین

هر فردی از افراد انسان، هر گاه به خود واگذار شود و فطرت او از پیرایه‌های علمی و فشار عوامل خارجی رهایی یابد، متوجه نیرویی توانا و مقتدر و ما فوق قدرت‌های مادی و محسوس می‌شود و خود را با علم حضوری، مقهور و مملوک خدایی می‌داند که مبدأ و سرانجام انسان است؛ خالق‌ی که از روح نامتناهی خود در انسان دمیده و شخصیت او را به گونه‌ای ساخته که جز به پروردگار و مبدأ نامتناهی و غیر محدود که تدبیر او را هم در دست دارد، تکیه و اعتماد نداشته باشد، و چنین گرایش درونی، انسان را به تلاش پیگیر برای نزدیک شدن به خدا و هدف نهایی فراخوانده، کمال و سعادت خویش را در تقرب به او می‌جوید و به اقتضای همان فطرت و سرشت انسانی، یگانه راه رسیدن به مقصود و دست‌یابی به کمال انسانی را تبعیت از شریعت و روشی می‌داند که خدا و مدیر آفرینش هماهنگ با نیازها و استعدادهای انسان برای او ابلاغ و ارائه کرده است. به تعبیر دیگر، فقط گرایش به خدا فطری نیست؛ بلکه همه دین و از جمله شریعت و احکامی که خدا برای انسان انشا و ابلاغ کرده نیز فطری است؛ چرا که این احکام و دستورها مبتنی بر مصالح و استعدادها و نیازهای واقعی و خلقتی انسان و ابزاری برای تعالی او است؛ بدین سبب، قرآن پذیرش اسلام را بازگشت به فطرت انسانی و اقتضای آفرینش او معرفی می‌کند؛ آفرینشی که تغییر ناپذیر است: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (روم (۳۰)، ۳۰).

علامه طباطبایی بعد از آن‌که دین را روش زندگی و راه رسیدن انسان به سعادت می‌داند، آفرینش انسان را به گونه‌ای معرفی می‌کند که زمینه‌ها و ابزار سلوک به سوی این سعادت در وجود او هست (طباطبایی، بی‌تا: ص ۱۷۸). در بیانی در معنای فطری بودن دین مطالب ارزشمندی را بیان کرده، چنین نتیجه می‌گیرد که «روشن شد که لازم است دین

[= اصولی علمی و قوانین و روش‌هایی که سعادت انسان را تضمین می‌کند] با اقتضاها و آفرینش انسان هماهنگی داشته باشد و تشریح بر فطرت و تکوین انطباق داشته باشد و معنای آیه شریفه همین است (همان، ص ۱۹۳)\*.

لقاء الله، هدف، و دین، راه رسیدن به هدف است و قرآن هر دو را فطری و برخاسته از نهاد انسان می‌داند، نه تحمیل از بیرون. هم گرایش و طلب خدا در سرشت آدمی نهاده شده هم تبعیت و پیمودن راهی که او را به مقصود می‌رساند. کلمه فطره در آیه شریفه منصوب به فعل محذوف است؛ یعنی خُذْ فِطْرَتَكَ یا أَلِزِمِ فِطْرَتَكَ؛ یعنی دین شکوفا شده فطرت است. آن را بپذیر و ملتزم باش که تمام وجود تو آن را می‌طلبد و خدا آفرینش همه مردم (اعم از مسلمان و غیر مسلمان) را هماهنگ و هم سنگ با دین حنیف آفریده و تشریح و تکوین او یک مقصود و هدف را دنبال می‌کنند و وحدت دارند.

استاد جوادی آملی می‌گوید:

معنای اخذ دین خدا آن است که فطرتان را رها نکنید؛ پس اگر قرآن فرموده ملازم دین خدا باشید، یعنی فطرت خویش را رها نکنید. ... آنچه در سوره مائده آمده یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ ای کسانی که ایمان آورده‌اید مراقب خود باشد (مائده (۵)، ۱۰۵) مشابه است با آنچه در سوره روم آمده که فرمود: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ...» «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ» یعنی الزموا انفسكم که انفسکم منصوب است به اسم فعل در آیه سوره روم که آمده فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا یعنی خذ فطره الله الزم فطره الله یعنی دین الاهی خواسته درون شما است، نه آن‌که از بیرون ذاتان بر شما تحمیل شده باشد؛ بلکه آنچه را که فطرتان خواست به شما دادند؛ مثلاً اگر به گیاه عَطْشَان بگویند آب زلال را جذب کن، این دستور طبیعی بر او تحمیلی نیست. اگر به انسان تشنه بگویند آب گوارا را بنوش، تحمیلی بر او نیست؛ زیرا آب گوارا خواسته نهایی انسان تشنه است و با نوشیدن آن هر گونه رنجی که از تشنگی می‌برد، برطرف می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۶۶: ص ۱۲۳ - ۱۲۷)؛

بنابراین، برخلاف همه نظریات ساختگی، عامل گرایش به دین و خدا به درون آفرینش و اقتضاها و وجودی و تکوینی او برمی‌گردد. انسان‌ها همگی ذاتاً و به حسب سرشت، دل در

\* از عبدالله بن سنان نقل شده که از امام صادق عليه السلام درباره آیه فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا پرسیدم که منظور از این فطرت چیست. حضرت فرمود: این فطرت همان اسلام است که خدا انسان‌ها را بر آن اساس آفرید زمانی که از آنان بر توحید پیمان گرفت؛ پس به آن‌ها گفت: آیا من پروردگار شما نیستم [و همگی گفتند بلی]؛ در حالی که بین آن‌ها، هم مؤمن و هم کافر بود (بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۸، ح ۷).

گرو خدا و شریعت و راهنمایی و هدایت او دارند. در ایشان جذبه و عامل مهمی است که آنان را به پرستش معبود و تکیه بر او می‌خواند و نسخه‌ی هدایت بخش و شریعت معبود را یگانه راه هماهنگ با استعدادها و نیازهای خود می‌یابد و سعادت و رسیدن به سرانجام نیکو را در تبعیت او معرفی می‌کند.

### راه‌های اثبات فطری بودن دین و گرایش به خدا

۵۹

فطری

فطری بودن گرایش به دین

افزون بر مبنای خلقتی انسان و توجه و بازشناسی بُعد روحانی و مجرد او که نامحدود بودن بینش‌ها و گرایش‌هایش را اثبات، و میل و کشش او به سوی خدای نامتناهی و هدایتگر و تدبیر کننده انسان را اقتضا می‌کند راه‌ها و ادله‌ای برای فطری بودن دین وجود دارد که به سه مورد از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. تجربه شخصی: یکی از راه‌های بهره‌مندی از هدایت فطری، رجوع به اعماق جان خویش و گوش دادن به ندای دل است؛ به ویژه هر گاه اعتماد و توجه به اسباب مادی و هدف‌های مجازی و کمال‌های محدود منقطع شود و انسانی با تامل و اندیشه‌ها و گرایش‌های خود دریابد که هیچ‌یک از امور طبیعی و لذت‌های حیوانی نمی‌تواند او را اشباع و اقیاع کند و درون خویش، مطلوب حقیقی خویش و راه رسیدن به آن را بجوید، به خوبی و راحتی گرایش و کشش ذاتی به سوی مبدأ آفریدگار و مالک مُدبّر و نجات‌بخش و دوست داشتنی خود را می‌یابد؛ چنان‌که هر گاه در موقعیت خطرناک و وضعیتی قرار گیرد که هیچ تکیه گاه و ملجأ و انیسی نیابد، از درون، عاملی او را به سوی پناه بردن و استمداد از خدا و لذت بردن از خلوت و ارتباط با او دعوت می‌کند و این نشان دهنده آن است که احساس امنیت و مشغول شدن به اسباب ظاهری و غفلت از علت العلل و تنظیم و تدبیر کننده عالم آفرینش، سبب خمود و کند شدن فعالیت‌های فطری می‌شود؛ بدین لحاظ، با بریدن یا بریده شدن از این اسباب و ابزار، حس درونی و فطرت خداجویی او بیدار و فعال می‌شود و توجه و ایمان به خدا با اخلاص و التجا خود را نشان می‌دهد. قرآن به این بیداری ذاتی در حالت قطع اسباب مادی در زمان فطرت و نسیان و غفلت و زمان راحتی و امنیت اشاره کرده، می‌فرماید:

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (عنكبوت ۱۹)، ۶۵.

هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند [و غیر او را فراموش می‌کنند]؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند.

خداشناسی و خداگرایی و تسلیم شدن در برابر تدبیر او نیازمند استدلال‌های عقلی یا علمی نیست و با علم حضوری و شهود فطری به راحتی می‌توان یار و خدای محبوب و مقصود را یافت؛ بدین سبب، عارفان، اشراق دل و شهود باطنی را بهترین و شایسته‌ترین طریق خداشناسی می‌دانند؛ خدایی که فقط واجب الوجود، علة العلل، ناظم و خالق و حرکت دهنده موجودات نیست؛ بلکه خدایی که محبوب‌ترین خواسته و یگانه مقصود انسان و رهایی بخش و آزاد کننده از همه قیود است و با یافتن او هیچ کس و چیزی نمی‌تواند دل انسان را با خود همراه کند و او را صاحب شود. خدایی که اظهر موجودات است معنا ندارد آن‌ها دلیل او باشند: کیف یستدل علیک بما هو فی وجوه مفتقر الیک. ما یكون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یكون هو المظهر لک متی غُیبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی تکون الاثار هی التی توصل الیک عمیت عین لا تراک ... ما ذا وجد من فقدک و مالذی فقد من وجدک (دعای عرفه امام حسین علیه السلام).

اگر حجابی هست، خود ایجاد کرده‌ایم و باید آن‌ها را کنار زنیم تا خدا را در وجود خویش بیابیم.

دوست نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم

۲. مطالعه و تأمل در اندیشه‌ها و گرایش‌های دیگران: هر گاه زندگی دیگران به ویژه موضعگیری‌های آنان در موقعیت‌های ویژه و مواجهه با حوادث سخت را مورد مطالعه و تدبیر قرار دهیم یا اعتراف‌های انسان‌های بزرگ و دانشمندان را حتی آنان که به ظاهر منکر ماوراء طبیعت هستند ملاحظه کنیم که چگونه به خدای خود پناه برده‌اند، به خوبی می‌توانیم به این حقیقت برسیم که در وجود همه انسان‌ها کشش و عامل قدرتمندی است که آنان را به سوی ایمان و اذعان به مبدأ و مقصدشان می‌خواند؛ گرچه با ادله عقلی و علوم حصولی نتوانند آن را اثبات کنند.

شهید بزرگوار، استاد مطهری در مقام اثبات شور و عشق و جنبشی که در عمق روح

آدمی وجود دارد و او را به خدای جاودانه می‌پیوندد، می‌گوید:

ما اگر بخواهیم بدانیم آیا چنین احساسی در آدمی هست، دو راه در پیش داریم: یکی آن‌که خودمان شخصاً و عملاً دست به آزمایش در وجود خودمان و دیگران بزنیم. دیگر این‌که ببینیم دانشمندی



که سال‌های دراز در زمینه روان آدمیان از جنبه مسائل معنوی مطالعاتی داشته‌اند، چه نظر داده‌اند. قدمای ما از طرق استدلالی و اشراقی چنین عشقی را در سراسر موجودات و از آن جمله انسان اثبات می‌کردند و علمای امروز تجربیات روانی را دلیل بر این مطلب می‌گیرند (مطهری، بی‌تا: ص ۳۶).  
وی سپس عبارتهای تعدادی از دانشمندان را بیان کرده است؛ برای مثال، از پاسکال نقل می‌کند: به وجود خدا دل‌گواهی می‌دهد نه عقل. و ایمان از این راه به دست می‌آید (همان. ص ۳۷).

و از قول ویلیام جیمز می‌گوید:

۶۱

من به خوبی می‌پذیرم که سرچشمه زندگی مذهبی دل است، و قبول هم دارم که فرمول‌ها و دستورالعمل‌های فلسفی مانند مطلب ترجمه شده‌ای است که اصل آن به زبان دیگری می‌باشد .... (همان)

قیس

۳. آیات قرآن: در قرآن، افزون بر استدلال‌های عقلی و تدبر در عالم آفرینش برای اثبات مبدأ و معاد، راه‌های فطری و این که در نهاد هر انسانی گرایش به حقیقت مطلق و قدرت و علم غیر متناهی وجود دارد نیز با تعابیر گوناگون به صورت‌های متفاوت بیان شده است و راه فطرت به وسیله وحی و آیات قرآن، شکوفا و کارسازتر می‌شود.

آیات مربوط به فطرت و استناد به دین و خداگرایی و سرشت و آفرینش انسان فراوانند و به چندین دسته تقسیم می‌شود که به برخی از آن‌ها فقط اشاره می‌کنیم.

۱. آیاتی که با صراحت، فطرت و فطری بودن دین را مطرح کرده است؛ مانند آیه ۳۰ سوره روم (۳۰) که پیش‌تر بیان شد؛

۲. آیاتی که در آن‌ها عناوین تذکره (یادآوری) و نظیر آن بیان شده است و پیامبر اکرم

صلی الله علیه و آله را مذكر و یادآورنده چیزی معرفی می‌کند که در نهان انسان‌ها وجود دارد.

آیت‌الله جوادی آملی می‌نویسد:

قرآن یک لسان استدلال دارد و یک لسان تذکره ...؛ اما لسان تذکره آن است که می‌گوید: مگر خالقیت ما یاد رفت؟ چرا به یاد خالقیت ما و مخلوقیت خود نمی‌افتی؟ معلوم می‌شود در سرشت انسان، خالقیت الله تنیده است و انسان به فطرت توحید آفریده شده است: *أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَكَمْ يَكُ شَيْئًا*؛ آیا انسان به خاطر نمی‌آورد که ما پیش از این او را آفریدیم؛ در حالی که چیزی نبود (مریم) (۱۹)، (۶۷)؛ یعنی اگر مقداری تأمل کند، به یادش می‌آید که ما خالق اویم. مضمون آیه این نیست که اگر تأمل کند و بیندیشد و استدلال کند و آن‌گاه می‌فهمد که خدا خالق او است (جوادی آملی، ۱۳۶۶: ص ۲۴ و ۲۵).

رسول خدا همان‌طور که معلم اول است، مذكر اول هم هست. تا آن‌جا که سخن از حیات بشری

است، سخن از رسالت خاتم انبیا است و رسالت خاتم انبیا هم به عنوان تذکره است؛ پس همه بشر اعتقاد به حق، ایمان به مبدأ و ایمان به معاد و اعتقاد به وی در نهانشان هست و در نهادشان تعبیه شده است و وحی الهی چیز جدیدی را بر آنان تحمیل نمی‌کند (همان: ص ۳۳).

قرآن ماموریت فراگیر و عام پیامبر اکرم ﷺ (نه ماموریت رهبری و امامت درون دینی حضرت) را یادآوری می‌داند:  
فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ. (غاشیه (۸۸)، ۲۱).

پس تذکره که تو فقط تذکر دهنده‌ای؛

یعنی پیامبر یادآوری کننده است آنچه را در نهاد انسان وجود دارد، نه این که چیزی را پدید آورد و بر انسان تحمیل کند.

۳. آیاتی که به عهد و میثاق آدمی با خدا اشاره می‌کند: میثاق و پیمان بشر بر این که موحد و مطیع خدا باشد که این میثاق و پیمان، در مرحله‌ای از آفرینش انسان است: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ؛ آیا، شما عهد نکرده‌ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید (یس (۳۶)، ۶۰).  
خطاب آیه، خصوص مؤمنان نیست تا گفته شود این عهد، همان پذیرفتن دین بعد از تشریح است؛ بلکه همه انسان‌ها را خطاب قرار می‌دهد که تو میثاق سپردی که موحد باشی و شیطان را نپرستی.

۴. آیاتی که شکوفایی و فعال شدن فطرت در مواقع خطر را مطرح می‌فرماید:

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (عنكبوت (۲۹)، ۶۵).

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ.

و هنگامی که رنج و زبانی به مردم برسد، پروردگار خود را می‌خوانند و توبه‌کنان به سوی او باز می‌گردند (روم (۳۰)، ۳۳).

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا؛

هنگامی که به انسان زبانی رسد، ما را [برای تحمل مشکلتش] می‌خواند (زمر (۳۹)، ۴۹)

۵. آیاتی که انسان‌ها را محب خدا معرفی می‌کند: مانند آیه ۱۶۵ سوره بقره: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا

لِلَّهِ؛ اما آن‌ها که ایمان دارند، عشقشان به خدا [از مشرکان نسبت به معبودشان] شدیدتر است.

با پاسخ به ندای فطرت، حب آن‌ها به خدا بیشتر می‌شود؛ پس معلوم می‌شود همه

انسان‌ها حبّ خدا را داشته، در طلب اویند؛ ولی اهل ایمان حبّ بیشتری دارند. استدلال حضرت ابراهیم علیه السلام نیز از راه محبت بود و با تعبیر **لَأَحِبُّ الْآفِلِينَ**؛ غروب کنندگان را دوست ندارم (انعام (۶)، ۷۶)، از راه کشش درونی و احیای فطرت، توحید ربوبی را مطرح می‌کند.

۶. برخی آیات مربوط به آفرینش انسان، مانند آیاتی که برای انسان **فَجُور** و تقوایی قائل است که خدا به او نشان داده: یعنی **فَجُور** و تقوای انسانی را وحی تشریحی شکوفا و یادآوری‌اش می‌کند: **وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛** و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را [آفریده و] منظم ساخت؛ سپس **فَجُور** و تقوا [شر و خیرش] را به او الهام کرده است (شمس (۹۱)، ۸۷).

۷. آیاتی که منکران و ملحدان را ناسی و نسیان کنندگان معرفی می‌کند: زیرا نسیان، جایی است که پیش‌تر غفلت نبوده و فراموشی عارض شده؛ یعنی منکران و مشرکان در اثر آلودگی به گناه و طبیعت، معرفت خدا را که در فطرت آن‌ها بود، فراموش کرده‌اند: و لا تکنوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون؛ و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را به خود فراموشی گرفتار کرد. آن‌ها فاسقند، و بسیاری از آیات دیگر مانند آیاتی که دین مقبول را اسلام معرفی کرده (آل عمران (۳)، ۱۹) یا آیاتی که می‌گوید: مردم را گرفتار سختی و فشار می‌کنیم تا شاید تضرع کنند (انعام (۶)، ۴۲) یا آیاتی که کار شیطان را قساوت بخشیدن به قلب‌ها معرفی می‌کند (انعام (۶)، ۴۳) که با قساوت قلب، دل و فطرت خمودی می‌یابند یا آیاتی که تذکر و تنبه گرفتن از قرآن را آسان می‌داند (قمر (۵۴)، ۳۲)؛ زیرا با فطرت هماهنگی دارد و ... \*

پرسش: ممکن است گفته شود: آیات فطرت معارض دارد و این آیات با آنچه قرآن مطرح کرده که انسان وقتی وارد دنیا می‌شود و از محیط جنین خارج می‌شود هیچ نمی‌داند، در تعارض است قرآن می‌فرماید:

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (نحل (۱۶)، ۷۸).

و خداوند، شما را از شکم مادران خارج ساخت؛ در حالی که هیچ نمی‌دانستید؛ اما برای شما گوش

\* استاد فرزانه، آیت الله جوادی آملی در تفسیر موضوعی بحث توحید به تفصیل آیات مربوط به فطرت را بررسی و تفسیر کرده، و جلد پنجم تفسیر موضوعی خود را به این موضوع اختصاص داده است که به مشتاقان پیشنهاد می‌شود حتماً این کتاب را مطالعه کنید.

و چشم و عقل قرار داد تا شکر نعمت را به جا آورید.

این آیه تصریح دارد که مجاری ادراک را خدا به انسان در بدو تولد، داده و بعد به وسیله آنها از جهان، خارج و خود عالم می‌شود و هرگز در آغاز آفرینش و خلقت چیزی نمی‌دانست و این با آنچه از آیات پیشین استفاده کردید که اعتقاد به خدا و گرایش به دین در نهاد و آفرینش او قرار داد و ذاتی او است، تضاد دارد.

**پاسخ:** بین آیات فطرت و این آیه هیچ‌گونه منافات و تعارضی وجود ندارد؛ زیرا این آیه به علم حصولی و اکتسابی ناظر است؛ یعنی در آغاز تولد چون مجاری ادراک (چشم، گوش و عقل) را نداشتید، هیچ‌گونه ادراک و علم حصولی و ادراکی نداشتید و خدا با دادن مجاری ادراک، شما را توانا ساخت که به وسیله چشم و گوش و عقل به دنبال کسب و تحصیل علم باشید؛ در حالی که آیات فطرت بر علم و شعور حضوری انسان دلالت دارد؛ یعنی انسان بدون کمک گرفتن از مجاری ادراک و تحصیل، به خدا و زیبایی مطلق عشق و تعلق خاطر دارد. به تعبیر دیگر، فطریات از قبیل علوم مصطلح که همان علم حصولی و متوقف بر ادراک صور اشیا به وسیله عقل و حواس است، نیستند؛ بلکه از قبیل علم حضوری و ادراک خود شیء است؛ گرچه به تفضیل به آن توجه نداشته، و از آن غافل باشد و منافاتی ندارد که انسان در بدو آفرینش، واجد علم حضوری و شهودی به برخی امور باشد؛ اما هیچ‌گونه علم اکتسابی و حصولی نداشته باشد و فقط قوه و استعداد آن را داشته باشد و پس از آن که واجد مجاری ادراک شد بتواند آن را به دست آورد؛ بدین سبب، قرآن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را هم معلم و تعلیم دهنده و هم مذکر و یاد آورنده آنچه در نهاد انسان وجود دارد معرفی می‌کند، معلم علوم حصولی و مذکر فطریات و علوم حضوری است؛ چنان که در خطاب‌های قرآنی، گاهی مسائل جهان بینی از راه علم حصولی و استدلال مطرح شد؛ مانند آیات آفاقی و انفسی و گاهی از راه احیای فطرت و شکوفایی معارف نهفته در سرشت انسان و علم حضوری، انسان را متوجه درون و فطرتش می‌کند.

### علل خمول فطرت

پرسش: اگر منشأ اعتقاد به خدا و گرایش به دین در نهاد و آفرینش انسان‌ها وجود دارد و فطری است، باید همه انسان‌ها واجد دین و اعتقاد به خدا باشند؛ پس چرا برخی به خدا

و دین، اعتقاد و گرایش ندارند؟ فطریات مانند غرایز ذاتی هستند و در تمام مصادیق وجود دارند و چنان‌که اثبات آن‌ها نیازمند برهان و دلیل نیست (الذاتی لا یعلل) سلب و نفی آن‌ها از برخی افراد و مصادیق امکان ندارد؛ بنابراین، وقتی می‌بینیم بسیاری از انسان‌ها به خدا ایمان ندارند و در برابر دین تسلیم نیستند، می‌توانیم کشف کنیم که دین و اعتقاد به خدا ذاتی و فطری نیست.

۶۵

قیس

فطری  
ذاتی  
غریزی  
غریزی  
غریزی  
غریزی  
غریزی

پاسخ: لازمه فطری و ذاتی بودن چیزی آن نیست که در همه افراد، در همه حالات ظهور و بروز داشته باشد؛ مانند علاقه به زیبایی که گاهی با سرگرمی به امور دیگر مورد غفلت قرار می‌گیرد. اعتقاد و گرایش به خدا و دین، فطری و ذاتی انسان است؛ اما عدول از فطرت و متجلی نشدن آثار آن معلول علل و عوامل گوناگونی است؛ مانند:

۱. گرایش‌های حیوانی و مادی: انسان افزون بر عقل و فطرت که سرچشمه گرفته از بعد روحانی او است، بُعد جسمانی و گرایش‌های مادی و غرایز حیوانی نیز دارد و بین این دو بُعد جنگ و نزاع سختی برقرار است؛ جنگ و جبهه‌ای که شخصیت و ارزش هر انسانی به آن وابسته است؛ بدین لحاظ، جهاد اکبر نامیده شده. هر گاه در نبرد گرایش‌های انسانی و عقلانی با میل‌ها و جاذبه‌های حیوانی و غرایز، غلبه و پیروزی را بُعد حیوانی و غرایز به دست آورند، فطرت انسانی و گرایش‌های عقلانی تحت تاثیر قرار گرفته، کارایی لازم خود را (گرچه به صورت موقت) از دست می‌دهند. به دیگر سخن، بسیاری از انحراف‌های فکری به مادیت اخلاقی (نه مادیت فلسفی و عقلی) برمی‌گردد و بسیاری به سبب وابستگی به دنیا و غرایز حیوانی و ابتلا به گناه برای توجیه عملکرد خود، به انحراف فکری و پشت کردن به فطرت الاهی روی می‌آورند. قرآن چه زیبا می‌فرماید:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ( روم (۳۰): ۱۰).

سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیا خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند.

هوس‌های شیطانی، تار نسیان را بر فطرت خداشناسی می‌تند و تبلور و تجلی خداگرایی را کاهش می‌دهد. به تعبیر استاد جوادی آملی:

منشأ همه فراموشی‌ها به دنیا و سرگرمی به آن است؛ لذا قرآن درباره دنیا زدگان چنین می‌فرماید: وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا (فرقان (۲۵)، ۱۸)؛ ولی آنان و پدرانشان را از

نعمت‌ها برخوردار نمودی تا این‌که [به جای شکر نعمت] یاد تو را فراموش کردند و تباه و هلاک شدند؛ یعنی خداوند بر آنان و نیکانشان، بهره‌های دنیایی داد و آنان یاد حق را فراموش کردند و گروه بائر و هالک بودند. (جوادی آملی، همان).

گرایش انسان به راحت طلبی، هوسرانی، بی‌بندوباری، فرار از مسؤولیت، تمامیت و ریاست‌طلبی و دنیا‌گرایی اگر به وسیله قوه عاقله کنترل نشوند، انسان را به حیوانی خطرناک تبدیل می‌کنند که فطرت و عقل، کارایی خود را از دست می‌دهد و به تعبیر قرآن، اندیشه او از کار می‌افتد، چنان‌که حس خلود طلبی در همه انسان‌ها، و معاد و حیات ابدی در فطرت انسانی وجود دارد؛ اما به تعبیر قرآن، برخی بدون شک در معاد آن را انکار می‌کنند تا آزادانه به گناه و انحراف ادامه دهند: *لَئِیْذُ الْإِنْسَانِ لِبُغْضِ أَمَامِهِ (قیامه ۷۵: ۵)*؛ بلکه او می‌خواهد آزاد باشد و بدون ترس از قیامت در تمام عمر گناه کند.

خلاصه آن‌که انسان، فطرت خداگرایی دارد؛ اما انسان فقط فطرت نیست و غرایز و ذاتیات دیگری نیز دارد که اگر آن‌ها را اصالت داد و بنا را بر تامین و متابعت آن‌ها گذاشت فطرت، کارایی خود را از دست داده، گرفتار نسیان و خمودی می‌شود.

۲. **خطا در تطبیق:** خیلی از انسان‌ها به اقتضای فطرت خداگرایی به سوی معبود سوق داده می‌شوند؛ اما موجودات دیگری را جایگزین خدا می‌کنند و به راحتی متوجه و اشتباه خود نمی‌شوند؛ مانند این‌که غریزه و حس مکیدن در نوزاد وجود دارد؛ اگر پستانک در دهن او گذاشته شود، با همان غریزه به مکیدن پستانک اقدام می‌کند؛ یعنی گرفتار خطا در تطبیق می‌شود. معبودهای دروغین و گرایش به رقیب‌های خدا، همگی سرچشمه گرفته از همان فطرت خداخواهی است؛ ولی هرگاه گرفتار خطر و دست او از ابزار مادی قطع شود و ناتوانی معبودهای خیالی را درک کند، فطرت او بیدار و فعال خواهد شد و به سوی خدا می‌رود.

آیت الله جوادی آملی در این باره می‌گوید:

انسان عادی، گرفتار خطای در تطبیق است. خیال می‌کند فلان مقام یا فلان مال یا فلان چیز کمال مطلق او است. وقتی به او می‌رسد، می‌بیند سیر نشده و بالاتر از آن یک قله دیگر هست و به آن هم نائل می‌گردد؛ ولی سیر نمی‌شود؛ اما در حال خطر مستقیماً آن حقیقت مطلق راستین را می‌طلبد. مستقیماً به مبدئی تکیه می‌کند که نظام هستی در اختیار او است. مستقیماً به قدرتی تکیه می‌کند که عجز پذیر نیست چون همه قدرت‌ها و علت‌ها و اسباب صوری و ظاهری او منقطع شده است (جوادی آملی، ۱۳۶۶: ص ۷۰).

گرایش به معبود نامتناهی و تکیه بر مبدأ قدرتمند و تدبیرکننده همه موجودات و رهایی

بخش در صحنه‌های گوناگون، در نهاد و آفرینش همه انسان‌ها وجود دارد؛ اما این گرایش فطری اگر هدایت و راهنمایی نشود، ممکن است در تطبیق به انحراف رفته، سراب را به جای آب، و مخلوق را به جای خالق قرار دهد و مطلوب مجازی را جایگزین مطلوب حقیقی کند. و البته این تا زمانی است که به آن مطلوب مجازی نرسید، و وقتی به آن رسید، متوجه می‌شود چیزی بزرگ‌تر و بالاتر را می‌طلبد و به دنبال مقصدی و محبوبی عظیم‌تر است و آرام نمی‌گیرد مگر آن‌که مطلوب و محبوب حقیقی یعنی هستی بخش نامتناهی را در یابد و به او ایمان آورد: *أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ*؛ آگاه باشید که فقط با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد (رعد (۱۳)، ۲۸).

۳. تصور غلط و معرفی ناصواب: یکی از عوامل مهم دین‌گریزی و مخالفت با کَشش‌های فطری، آمیخته شدن حقیقت دین به خرافات و دفاع غلط و انحرافی از آن است؛ چنان‌که هر گاه تصویری غلط و غیر واقعی از خدا ارائه شود، نباید انتظار داشت مردم و به ویژه انسان‌های فرهیخته و اندیشه‌ور آن را بپذیرند.

علت شک بسیاری از دانشمندان در وجود خدا این نیست که ادله وجود خدا آن‌ها را قانع نکرده؛ بلکه علت آن این است که تصور مسأله از اول به صورت غلطی در اذهان آن‌ها رسم شده است. آنچه آن‌ها آن را به‌نام خدا تصور می‌کنند، نه تنها دلیل بر وجود او نمی‌توان اقامه کرد، بلکه به طور قطع چنان چیزی وجود ندارد، و گرنه وجود خداوند آن قدر روشن است که قابل تشکیک است: *أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ*؛ آیا در خدا شک است؟! خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفرید (ابراهیم (۱۲)، ۱۰).

وقتی ایمان به خدا و دین در تعارض با علم و آگاهی، تعبد در مقابل خردورزی، خدامحوری در برابر تکریم و تعظیم انسان، دینداری در تضاد با پیشرفت و پویایی معرفی شد و گرایش به مذهب و خدا حرکت ارتجاعی، جمودگرا، خشن و غیر منعطف و تحقیر کننده انسان و شخصیت عقلانی و علمی او نشان داده شد، بدیهی است که به‌رغم زمینه‌های فطری، انسان‌های نخبه و برجسته از آن گریزان باشند؛ چنان‌که هر گاه عموم مردم رفتار فریبکارانه و قیّم‌مآبانه برخی از مدعیان دینداری را مشاهده کنند یا مواضع غیر قابل توجیه و خرد ستیز رهبران و مبلغان و مدعیان دفاع از مذهب و خدا را مورد توجه قرار دهند، خودبه‌خود از دین و هر چه به آن مربوط است، انزجار می‌یابند و بیشتر آنان به

راحتی (بدون تبیین دیگران) نمی‌توانند بین حقیقت دین و عملکرد و مواضع دینداران تفاوت قائل شوند.

یکی از روش‌های که دشمنان حاکمیت دین و مذهب و آنان که تقویت بنیادهای ایمان مردم را در تعارض با منافع و سلطه خویش می‌یابند، آن است که دین را بد معرفی یا از آن بد دفاع کنند؛ چرا که دفاع غلط و انحرافی بهترین تهاجم و تخریب است.

۴. شبهات علمی: برخی از منکران خدا و کسانی که در آثار خود، دین و آموزه‌های آن را نقد و انکار کرده‌اند، به این جهت بوده که از نظر فکری و علمی اقناع نشده‌اند و برای آن‌ها شبهاتی پدید آمده است که پاسخ آن‌ها را پیدا نیافته‌اند؛ بدین سبب، همان شبهات منشأ این شده که دین و خداگرایی را غیرعلمی و غیرعقلانی دانسته، منکر آن باشند، نظیر شبهاتی که حس‌گرایان به آن دچار شده‌اند و می‌گویند: هر چه را با حواس ادارک نکنیم، وجود ندارد یا اگر هر چیزی علتی و خالق دارد، علت و خالق خدا کیست و ... و همین‌طور شبهاتی که در تبیین و تفسیر دین به آن دچار شده‌اند؛ مانند شبهات هیوم درباره برهان نظم یا خشونت آمیز بودن برخی از احکام دینی مثل قصاص یا وجود بی‌عدالتی‌ها و بی‌نظمی‌ها و تحقق رخدادهایی که با حکمت خدای عادل و مدبّر قابل توجیه نیست.

۵. سابقه و گذشته دین در غرب: بعد از نهضت رنسانس و مدرنیسم، دنیای غرب، پیشرفت و تمدن و شکوفایی و حیات دوباره خود را معلول رها شدن از محدودیت‌ها و اسارت و پابندی به دین دانسته و ظلمت و عقب‌افتادگی دوران قرون وسطا را به سلطه یافتن و مواضع کلیسا و مسیحیت نسبت دادند و این‌گونه به همه انسان‌ها القاء شد که راهی برای شخصیت یافتن انسان، پویایی و تمدن، خردورزی و پیشرفت علمی، برچیده شدن خشونت و جایگزینی مدارا و زندگی مسالمت آمیز وجود ندارد، مگر این‌که خود را از پابندی به دین آزاد سازید.

گرچه ممکن است برخی در همه آنچه درباره عملکرد مسیحیت در قرون وسطا ارائه شده تردید و شبهه کنند و آن را توطئه دین‌ستیزان بدانند لکن آنچه فی‌الجمله قابل تردید نیست آن است که مسیحیت قرون وسطا نه از نظر فکری توانست مردم را اقناع کند و از مبانی و اعتقادی خود، به روش علمی دفاع کند و نه به لحاظ عملی، عملکرد خوبی داشته است، دو ویژگی برای قرون وسطا در دوران میدان داری مسیحیت می‌توان ارائه کرد: یکی



خرد ستیزی و تعارض با علم و دیگری خشونت طلبی و تحقیر انسان و حقیقتاً ضربه و آسیبی که کلیسا به مذهب وارد کرد قابل جبران نیست. شهید مطهری در کتاب *علل گرایش به مادیگری* به تفصیل این مطلب را بیان فرموده است.\*

۶. عوامل اجتماعی: سرانجام یکی از علل خمود فطرت و شکوفا نشدن ذاتیات انسان، عوامل محیطی و اجتماعی است. تاثیر محیط و اوضاع اجتماعی چه در هدایت و رشد و شکوفایی فطریات و چه در سرکوب آن غیر قابل تردید است و بسیاری از مردم به سمت و سویی گرایش دارند و می روند که دستگاه‌های تبلیغاتی و فرهنگ اجتماعی و عوامل محیطی برای آن‌ها تعیین و ترسیم کرده‌اند و دنباله رو خواص و نخبگان خود هستند و بدیهی است که اگر نخبگان و کارگردانان عوامل محیطی و اجتماعی منافع و موقعیت خویش را در دین ستیزی و فاصله مردم از مذهب و دین بدانند، با بهره گیری از همه امکانات کاری می کنند که آن‌ها از دین فاصله بگیرند.

### نقش انبیا و پیشوایان دین

سؤال: یکی از ویژگی‌های فطریات، همگانی و ذاتی بودن است و به آموزش نیاز ندارد؛ بنابراین، اگر گرایش به خدا و دین فطری است و در آفرینش و نهاد انسان قرار دارد، انبیا و رهبران دینی دارای چه نقشی هستند؟ همان‌طور که مکیدن سینه مادر و گزینه پناه بردن به مادر را کسی به طفل آموزش نمی دهد، در فطریات مانند حقیقت جویی، گرایش به زیبایی، گرایش به ارزش‌ها و فضیلت‌های انسانی و ... نیز وضعیت همین‌طور است و آموزش دادن آن‌ها معنا ندارد و اگر دین‌گرایی و خداخواهی در آفرینش و فطرت انسانی ریشه دارد، بی معنا است که خدا، کسانی را مأمور تعلیم و تربیت و دعوت مردم به دین کند.

پاسخ: فطری بودن دین و گرایش به خدا به این معنا نیست که انسان خدا، را با همه صفات و شریعتش به تفصیل می شناسد و در عمل تسلیم و پایبند آن است؛ بلکه به این معنا است که اقتضا و ریشه گرایش به خدا و مبدأ و نیاز به روشی که او را به مقصد

\* یکی از مهم‌ترین، بلکه اساسی‌ترین عامل دین‌گرایی و در بسیاری از صحنه‌های دین ستیزی‌های قرن ۱۸ به بعد و شکل‌گیری ماتریالیسم و حداقل سکولاریسم (کنار گذاشتن دین از صحنه زندگی و محدود ساختن آن به عبارات‌های شخصی) تحریف واقعیات دینی و آمیختن آن با خرافات و از همه مهم‌تر بهره‌گیری دین برای استثمار بیشتر مردم بود.

برساند، در وجود انسان و آفرینش او قرار دارد؛ اما از آنجا که انسان یک بُعدی نیست و افزون بر فطرت و عقل، دارای غرایز و جاذبه‌های معارض و مخالفی است و با توجه به این که احتمال دارد امور فطری تحت تاثیر عوامل بیرون و خاصی مورد غفلت و نسیان قرار گیرد یا به انحراف کشیده شود و در مصداق، مطلوب غیر واقعی را برگزیند، لازم است فطرت او هدایت، شکوفا و رشد داده شود؛ چنان که اصل نیاز به شریعتی هماهنگ با تکوین و نیازهای واقعی در وجود انسان تحقق دارد؛ اما این که این شریعت و برنامه چیست، او را نیازمند رسولانی می‌کند که آن را به انسان ارائه کنند و این خواسته درونی را پاسخ دهند. علاقه های فطری و گرایش های درونی به تنبه و توجه نیاز دارند و انبیا و هادیان الهی حکم بیدار کننده فطرت و شکوفا سازنده آن را دارند.

هدف مهم انبیای گذشته، از آن که معلم انسان‌ها هستند، آنان تذکر است که به انسان‌ها یادآوری می‌کنند صندوقچه جان با گوهر یاد حق ساخته شده، مواظب باش این صندوقچه را از دست ندهی. این گوهر نایاب را رها نکن. تو خود، آن گوهری؛ مواظب باش؛ چون به یاد خدا ساخته شد (جوادی آملی، همان: ج ۵، ص ۴۵)؛ بنابراین، هادیان و رهبران دینی و در رأس آن‌ها انبیای الهی درباره دین فطری و خداجویی انسان دارای چند نقش و تاثیر مهم هستند که مهم‌ترین آن‌ها از این قرارند:

۱. نقش هدایتی: انبیا، خدای فطری و مورد طلب و گرایش انسان را به او معرفی می‌کنند تا مبدا این کشتش درونی به انحراف رود و چیزی را به غلط معبود و خدای مطلوب قرار دهد. فطرت بدون پیامبر معبود دارد و چیزی را می‌پرستد؛ اما این که چه کسی را پرستد و کدام معبود، حقیقی و مقتضای جاذبه درونی انسان است، به هدایت و آموزش‌های کسانی نیاز دارد که خدا را به نحو شایسته به او معرفی کنند تا گرفتار خطا در تطبیق نشود. به دیگر سخن، انسان دارای فطرت خداخواهی است؛ اما در عین حال، موجودی آزاد است و قدرت انتخاب و اراده دارد و این خود او است که مقصد و مسیر خویش را برمی‌گزیند و انبیا به انسان کمک می‌کنند تا گزینش او درست باشد و او را به پرستش خدایی دعوت می‌کنند که مطلوب حقیقی و مصداق واقعی گرایش فطری و خواسته آفرینش انسان است و او را از گرفتار شدن در دام معبودهای مجازی و دروغین باز می‌دارند. انسان خود را مربوب و متکی و نیازمند به ربی مقتدر می‌یابد؛ اما اگر رب حقیقی و تدبیر او به انسان ارائه نشود، همین

گرایش به ربّ او را به شرک و پرستش و اعتماد به ربّ‌های دروغین و مجازی می‌کشاند.

۲. نقش پرورشی: فطرت و امور فطری به شکوفایی و پرورش و باغبانی نیاز دارد تا با گذر از موانع بلند، تاثیرگذار و دارای نتیجه باشند و یکی دیگر از ابعاد رسالت انبیا و راهنمایی هادیان دینی، باغبانی و پرورش دادن زمینه‌های فطری و ذاتی موجود در انسان‌ها است. در توضیح این مطلب بیان شیوای استاد شهید مطهری را نقل می‌کنیم:

آنچه که پیغمبران عرضه داشته‌اند، نه چیزی است که انسان نسبت به آن یک حالت بی‌تفاوتی و یک حالت تساوی داشته است؛ بلکه یک چیزی است که اقتضای آن در سرشت و ذات انسان هست؛ یعنی طلب او، خواست و جست‌وجوی او در طبیعت و سرشت انسان هست. در این صورت، حالت پیغمبران، حالت باغبانی می‌شود که گلی یا درختی را پرورش می‌دهد که خود این درخت یا گل یک استعدادی یعنی یک طلبی برای یک شیء خاص هست. اگر هسته زردآلو در زمین بکارد، این جور نیست که هسته زردآلو بی‌تفاوت باشد برای خرما شدن یا زردآلو شدن. یا آلبالو شدن، اختیار با باغبان است که بیاید آن را زرد آلو بکند یا خرما یا آلبالو! در انسان نیز یک فطرتی (به معنای یک تقاضایی) وجود دارد. بعثت پیامبران، پاسخگویی به تقاضایی است که این تقاضا در سرشت بشر وجود دارد. در واقع آنچه که بشر به حسب سرشت خودش در جست‌وجوی آن بوده است و خواهد بود، پیغمبران آن را بر او عرضه داشته‌اند و عرضه می‌دارند. این همان معنای فطرت است (مطهری، ۱۳۶۸: ص ۶۰۲).

تقاضا و استعداد خداخواهی و برنامه‌ای که انسان را به مقصد و سعادت برساند، در وجود انسان و تکوین وجود او است؛ اما پرورش و فعلیت بخشیدن به آن فقط به وسیله انبیا و تشریح تحقق می‌یابد.

علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه در بیان فلسفه بعثت انبیا می‌فرماید:

فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیاءه لیستادوهم میثاق فطرته و یدکروهم منسی نعمته و یجتجوعولهم بالتبلیغ و یشیر لهم دفائن العقول.

خدا رسولان خود را میان مردم برانگیخت و آن‌ها را یکی پس از دیگری فرستاد تا مردم بخوانند به پیمانی که در فطرتشان هست وفا کنند و نعمت‌های خدا را که مورد غفلت و نسبیان واقع شده، به یاد بشر بیاورند و حجّت را با تبلیغ خود بر آن‌ها تمام کنند.

۳. غفلت زدایی و رفع حجاب: چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، انسان همان‌گونه که به اقتضای

انسانیت دارای فطرت خداخواهی و حقیقت طلبی است به اقتضای بُعد حیوانی، غرایز

حیوانی و گرایش‌هایی دارد که می‌تواند فطرت را تحت تأثیر و تهاجم قرار دهد و با حاکمیت یافتن بُعد حیوانی، شخصیت انسانی را منکوب و محدود سازد؛ چنان‌که این امکان وجود دارد شبهات فکری و عوامل محیطی و حجاب‌های بیرونی و امثال آن، فطرت را به خمودی و ناتوانی تبدیل سازد؛ بدین جهت، لازم است کسانی باشند که اولاً انسان را متوجه فطرت و کشش درونی‌اش کنند و ثانیاً با پشتیبانی و تقویت امور فطری به انسان کمک کنند حجاب‌ها و موانع را کنار بزنند و فطرت آزادانه عمل کند.

وحی و پیامبر، حجاب‌ها و پرده‌ها را کنار می‌زنند تا نهان و فطرت فعال شود و اقتضای ذاتی و درونی آزادانه به شکوفایی و فلاح برسد؛ بدین لحاظ قرآن پیامبر را تحمیل کننده خدا و دین به مردم نمی‌داند و شأن عمومی او را در اصل دین به یادآوری منحصر می‌کند: فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ؛ پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده‌ای. تو بر آنان سلطه‌گر نیستی که [بر ایمان] مجبورشان کنی (غاشیه (۸۸)، ۲۱ و ۲۲)، و تذکر جایی است که سابقه‌ای داشته و زمینه آن موجود بوده است. تذکر غیر از آموزش و تعلیم ابتدایی است.

آیت الله جوادی آملی با اشاره به آیه پیش‌گفته و این‌که نفرموده ان انت الا معلم می‌گوید: معلوم می‌شود با گفتار پیامبر هم پرده‌ها کنار می‌رود؛ آن‌گاه مردم آن معارف را به یاد می‌آورند و می‌یابند که سرسپرده و بنده کی‌اند. کار وحی، پرده غفلت را کنار زدن است. پرده غفلت که کنار رفت، انسان، حقایق را می‌بیند. تا حجاب سهو نسیان هست، انسان از مشاهده مبادی اعتقادی و مبانی دینی محروم است و نمی‌بیند (جوادی آملی، ۱۳۶۶: ص ۱۷).

وی در ادامه با اشاره به آیه کَلَّا إِنَّهُ تَذَكِّرٌ؛ چنین نیست [که آن‌ها می‌گویند]. آن [قرآن] یاد آوری است (مدثر (۷۴)، ۵۴) که قرآن را یادآوری برای همه انسان‌ها [نه خصوص مؤمنان] معرفی می‌کند، چنین نتیجه می‌گیرد:

خلاصه آن‌که قرآن نسبت به تمام انسان‌ها خواه مؤمن، خواه اهل کتاب، خواه ملحد، همه و همه تذکره است. معلوم می‌شود تمام بشر در تمام دوره‌های گذشته و حال و آینده دارای معرفت فطری نسبت به اصول کلی اسلام که در همه ادیان آسمانی یکسان است می‌باشند؛ وگرنه عنوان تذکره بر قرآن صادق نخواهد بود (همان: ۱۸).

۴. ارائه شرعیت و روش پرستش: فطرت به انسان شناخت و لزوم پرستش را می‌دهد؛ اما این را که چگونه باید او را پرستید نمی‌دهد. فطرت طلب‌کننده برنامه‌ای هماهنگ با تکوین و آفرینش را دارد؛ اما این‌که این برنامه چیست، باید به وسیله فرستادگان خدا در اختیار او

قرار گیرد. به بیان دیگر، افزون بر شأن برون‌دینی و یادآوری برای همه انسان‌ها، پیامبر، شأن برون‌دینی و اختصاصی به کسانی که به ندای درونی و فطرت انسانی پاسخ داده و دعوت پیامبر را لبیک گفته‌اند، دارد و آن ارائه طریق و در اختیار گذاشتن شریعتی متناسب و منطبق بر اقتضای ذاتی و تکوینی انسان است، و همین‌طور انبیا و امامان و به تبع آن‌ها عالمان و رهبران دینی، توحید ربوبی و ولایت الهی را که در ذات انسان‌ها وجود دارد، تجلی بخشیده، آن‌را در خارج محقق و اجرایی می‌کنند. آن‌ها خلیفه و جانشینان (مستقیم و غیر مستقیم) خدایند و باید مجری حاکمیت انحصاری او باشند.

با آنچه بیان شد، پاسخ این پرسش نیز روشن می‌شود که اگر شناخت خدا و گرایش به او فطری است، ادله عقلی و استدلال از راه پدیده‌ها معنا و جایی ندارد، در حالی که مشاهده می‌کنیم قرآن با ارجاع به آیات افاق و انفس و استدلال از راه تعقل در مخلوقات و مطالعه کتاب آفرینش، انسان‌ها را به توحید و خداشناسی ترغیب و دعوت می‌کند.

در پاسخ می‌گوییم: این که حقیقت و مطلبی از دو راه یا چند راه قابل اثبات باشد، از نقاط قوت آن است و اگر در جهان‌بینی اسلامی برای خداشناسی و راه یافتن به سوی خدا راه‌های متعددی (مانند راه دل، راه تجربه و راه عقل) وجود دارد و هم علم حضوری و هم علم حصولی ما را به او می‌رساند، این از امتیازات اسلام است که آموزشش با واقعیت خارجی و آنچه در نهاد بشر قرار دارد، منطبق است؛ چرا که در جهان‌بینی اسلامی، دل و فطرت با عقل و آن با تدبّر و مشاهده پدیده‌ها هماهنگی و همراهی دارند و عرفان اسلامی هرگز با عقلانیت و علم تضاد ندارد. با سیر افاق و انفس اولاً فطرت انسانی بیدار و هشیار و فعال می‌شود (همان‌گونه که با تذکر و هشدارهای آفریدگار و تدبیر کننده‌ای فوق خودشان) و دانش اکتسابی با علم حضوری و آنچه انسان در نهاد و ضمیر خود دارد هماهنگ و ایمان و اعتقاد انسان تقویت می‌شود. افزون بر این، نه تنها استدلال عقلی و براهین علمی و تجربی، فطرت را بیدار و فعال و تقویت می‌کند، بلکه در رفع شبهات و ایرادهایی که ممکن است به سبب جهل یا تخریب متوجه خداشناسی و خداگرایی شود و فطرت را مورد سؤال قرار دهد، بسیار مؤثر و کارساز است. فطرت و زمینه‌های درونی انسان در مواجهه با ایرادها و شبهات علمی نیاز دارد که با استدلال و خردورزی و تأمل و تدبیر در آفرینش و ویژگی‌های آن کمک شود.

## نتیجه گیری

۱. آفرینش انسان با تمام موجودات و پدیده‌های دیگر متفاوت و دارای بینش‌ها و گرایش‌های ذاتی ویژه و ممتاز است که از آن‌ها به فطرت یاد می‌کنیم.
۲. یکی از برجسته‌ترین شناخت‌ها و گرایش‌های فطری و ذاتی انسان، بینش و گرایش به خدا و برنامه و هدایت‌هایی است که برای تعالی و تکامل انسان ارائه کرده است و همین اصل، عامل توجه و جذب انسان به سوی دین است و افزون بر تجربه شخصی، آیات و روایات فراوانی آن را اثبات می‌کند؛ چنان‌که اکثریت دانشمندان انسان‌شناس به آن اذعان و اعتراف دارند.
۳. فطرت خداشناسی و گرایش انسان به دین ممکن است تحت تأثیر و فشار عوامل داخلی و خارجی به انحراف کشیده، و در تطبیق مصداق گرفتار لغزش شوند.
۴. فطرت خداگرایی و خداشناسی مانند همه ذاتیات و فطریات دیگر، نیازمند هدایت، شکوفاسازی و رشد دادن، و نقش انبیا و رسولان الهی باغبانی و تربیت و رشد و راهنمایی انسان است.

## منابع و مأخذ:

۱. باربور، ایان، علم و دین، بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ش.
۲. جمعی از نویسندگان، معارف اسلامی، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۷۸ش، ج ۱ و ۲.
۳. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی، قم، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۶ش، ج ۵.
۴. خرمشاهی، بهاء‌الدین، دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی، تهران، انتشارات دوستان، ۱۳۷۷ش، ج ۲.
۵. راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، بیروت دارالکتب العربی، بی تا.
۶. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، قم، اسماعیلیان، بی تا، ج ۱۶.
۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، موسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق، ج ۳.
۸. مطهری، مرتضی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، دارالعلم، ۱۳۵۰ش، ج ۵.
۹. \_\_\_\_\_، علل گرایش به مادیگری، قم، انتشارات صدرا، بی تا.
۱۰. \_\_\_\_\_، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۶۸، ج ۳.
۱۱. \_\_\_\_\_، انسان و سرنوشت، انتشارات صدرا، قم، بی تا.
۱۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۷۳ش، ج ۱۱.